

صدق آخرت بران مرتب غیب و شود می آید جهان قسم هم بر مطالبه او صادق میاید
 و در چنینیکه اسم اولیت صادق است همان صفت آخرت صادق و در چنینیکه
 بر سر بر بدیت جهانند همان صفت بر عرش ختمت ساکن و اگر بصره دید یافت شود شرف
 میباشد که مظهر اولیت و آخرت و طاهریت و باطنیت و بدیت و ختمیت ایندو
 مقدسه وارد و اح محسوسه و نفس الهیه مستند و اگر در هوای قدس کون الله و کمین
 معنای شئی طایر شوی حمید این اسرار و انصاف معوم مصرف و مقصود بخت بینی
 و دیگر هیچ باین حجابات و اشارات و کلمات معجب نشوی چه لطیف و بلند است
 این مقام که جبرئیل بدلیل سلسله تجرید و طیر قدسی ابی اعانت غیبی طیاران تواند حال تو
 حضرت امیر ادران نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشاره و از جمله
 سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعد م ادران
 داشت حال و وقت بر ایست ظاهر تسلیم امر الله نمی نمایند بلکه کوشش می دهند تا فخر
 الهی را بشنوند بل سحیلون اصابعهم فی اذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون الله
 ولی خود اخذ نموده فقط رد و قبول آن خشبهای مستند هستند زیرا از خود بصره و سمع
 و قلبی ندارند که تغیر و تفضل دهند میان حق و باطل با اینکه همه بنسبها و صفیها و اولیایا
 من عند الله امر فرمودند که بچشم کوشش خود بشنوند و ملاحظه نمایند منع ذلک

مقصود نصح انبیا گذشته تابع علمای خود بوده و نخواهند بود اگر مکشوفی بود یا غیره
 که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید یا تو هم اتبعوا المرسلین جواب گویند آید
 علما و فضلا با این ریاست ظاهر و لباس منقطع لطیفه نفهمید و اندوختن را از لباس
 ادراک نموده اند و تو همثال تو ادراک نمود و اید و نهایت تعجب مینمایند از
 قول باینکه امم سلف اگر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب
 و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اولی و اسبقند و باینکه این خبر هم
 معلوم و واضع است که در جمیع احوال ظهور مظاهر قدرتیه علمای عهد مردم
 از بسبب حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مستطوره است
 و احدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محل نقض و انکار و زود دست هلاکت
 قائم شد با فعلوا من قبلین بعد کاناوا یفعلون حال کدام سجات جلال اعظم از این
 بسیار ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خورش اگر فعل و قضا باشد
 و باینکه با معشر الروح اهل اتم مذکات فی زمین السموات تو فتون و من لقاء الله فی
 آیه لا تتعجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال او از سجات مجله است که
 کشف او از اعظم امور است نزد این هیچ رعا و جمیع مابین حجابات محدود
 و سجات مجله عظیمه محجب مانده اند آیا نغمه طیریه را شنیدید و اند که میفریاد

الف فاطمه کفاح نمودم که سیمت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بوده حال خط
 فرما که چه قدر از اسرار و اسرار حق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر
 علم او در خزاین عصمت کمون یاقین نمانی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده
 و سخرا پد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که بیان تحدید شود و یا طیر
 افند و او را طی نماید و تقدیرات قدرتی او اکبر از آنست که باران نفس فتمش شود
 خلق او را اول لا اول بوده و آخری او را احد نگزیده و سظاهر جمال او الی
 نهایت لانایه خواهد بود و استدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که
 چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق نماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین ابن علی
 در آن ناکه بسلطان میفرماید که مضمون آن نیست بودم بالف آدم که فاصله
 آدم به آدم پنجمین الف است بود و با برکت ولایت پدرم راعرض نمودم و
 تفصیل ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مروه حجاب نمودم در سبیل الهی که صغر
 و کوچکت تر از همه مثل غرزه خیره بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرا
 ختم در جمع و لا اولیت و لا آخریت صنع نمه را از این دور روایت ادراک فرمایید
 ای حبیب من مقدس است نغمه لا هوت که با استماع و عقول با صوت محدود
 شود نغمه وجود کجا تواند بر مشه معبود قدم گذارد اگر چه نفوس ضعیفه از غم ادراک

این بیانات محضه را بخار نایند و امثال ابن احادیث را نفسی کنند بلی لا
 ذلک الا اولو الالباب قل هو الحتم الذی لیس له ختم فی الابداع ولا بد له فی الابداع
 اذ اولاء الارض فی ظهورات البده تجلیات الحتم تشدون بسیار تعجب است که
 اینقوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک بآیه منزله
 در فرقان و احادیث اولی الایمان میشوند و از بعضی که مخایر هوای ایشان است
 بالمره اعراض نمیند قل اتوتمنون بعضی الکتاب و مکفرون بعضی ما کم کیف حکمون
 شعرون مثل انکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی
 و لکنه رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را لغای خود و وعده فرموده چنانچه
 آیات تدل بر لغای اعلیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده
 و خدای واحد شایه مقال است که هیچ امری اعظم از لغا و اصرح از او در فرقان
 ذکر نیافته فنیقینا لمن یاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشدون و مع ذلک
 حکم اولی الامر ثانی معرض گشته اند بانیکه حکم لغا و یوم قیام منصوص است در کتاب
 و قیامت بهم بدلائل و ضحیه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مطهر اوست بر امر او
 و یقین از لغا لغای جمال اوست در سبیل ظهور او اذ انه لا تدركه الابصار و هو بزرگ
 الابصار و با جمیع خطایب ثابت و بیانات و ضحیه من حیث لا یشرک بقرحمتک

حسته اند و از مرتبه ختم و بدو در یوم لقای او بالمره و محجب مانده اند و لو ثوابه
 الناس ما کسبوا ما ترک علی ظمهرنا من دابة و لکن یؤخر جمالی اصل ستمی
 و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بقطره از چشمه لطیف فیعل مایه
 و یکم مایه شرب میشدند هیچ مشکونه اعتراضات غیر مضیه بر محل امر میزدند
 امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کشتی فی قبضه قدرتک سیر و آن ذکات
 عذیک سهل سیر فاعلت آنچه را اراده نماید عالمست آنچه میل فرماید من
 قال لم یدر کفر و اگر این عباد قدری شعور بیابند از آنچه مرکب شده
 بلاک میشوند بدستهای خود خود را بنار که مقرب و جمع ایشانست راجع نمایند
 ایشانند که میفرماید لیسئل عما فیعل و با این بیانات چگونه میتوان جبارت
 نمود بر خراف قول مشغول شد سبحان الله جل و اوالی عباد و بر حدیث
 که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جل و غیر معرض گشته اند حال انصاف
 و همدگر این عباد و موقن باین کلمات دریه و اشارات قدسیه شوند و حق را بفعل ایشان
 بدانند و کبر چگونه باین مخرجات تثبیت نمایند و متکبر میجویند بلکه آنچه فرماید
 بجان استرار نمایند و غن شوند قسم بخدا که اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدرتی
 سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم نمیدود و لکن یؤخر ذکات

میقات یوم معلوم باری برار و دویست و شصت و نه از طهر نقطه فرقان که
 و جمع این پنج راع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز بعضی از مقتضو
 فائز نشدند و خود قرأت می کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و منطاب
 عزیمتیه است مع ذلک هیچ ادراک نمودند و اینست اینقدر ادراک نشد که
 از تلاوت کتب و قرآنت صحف در هر عصری ادراک محال آن و بلوغ بجا را بر او
 و الاطلاوت بمعرفت را البته فایده کلی نباشد چنانچه شخص در یومی نزد این فقیر بجز
 حاضر بود و ذکر سی از علایم قیامت و شش و شصت حساب بیان آمد و صراحت نمود که حساب
 خلایق در ظهور بر مع حکمیه شد که احدی اطلاع نیافته بعد قدری از صور علمیه و شئونات
 حکمیه بقدر ادراک و فهم سامع العاشد و بعد ذکر شد که اجمت مکر تلاوت فرقان نموده
 و آیه مبارکه را که میفرماید فیو مثذ لایسل عن ذنبه انس ولا جان را ندیده اید و
 و بمقصود ملتفت نشده و آیه که معنی سوال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سوال
 لبسان و بیان نیست چنانچه همین آیه شعر و مدل بر آنست و بعد میفرماید یعرف
 البحر من یسم فنیو فذبا النواصی و الاقدام نیست که از وجه حساب
 خلایق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهود است
 که بسیار هسل ضلالت از اصحاب بدایت معلوم و در خنمد و اگر این جهاد خالصا

بقدر و طلباً بر فضائل در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که میطلبند بسته
 ادراک بنمایند تقسی که جمیع واقع در این ظهور از کلمی و حسن در آیات او ظاهر
 و کشف ادراک بیغایتی خروج مظاهرهما و صفات را از او طمان و اعراض و
 انماض ملت و دولت او سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص
 و لکن لا یعرف ذلك الا اولوا الالباب اتم القول بانزل علی محمد من قبل لیکن
 خاتمه السکت الذی بیدى الناس الی رضوان قدس میر قال و قوله الحق
 و الشدید عوالی دار اسلام و بیدى من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام
 عند تبهم و هو و تبهم ما کانوا یعملون لیسبق به افضل علی العالمین و الحمد لله رب
 العالمین پایزاد در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این
 بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب سردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی
 عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود در ادراک نماید لیعلم کل اناس مشرب هم قسم
 نجد که این حمایه برابر غیر این نعمات نعمت است و جز این بیانات رموز ما که هر
 از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت
 قرار گیرد که عروسهای معانی حجاب از قصر روح حاقم ظهور بر عرصه قدم گذارند
 و ما من امر الا بعد اذن و ما من قدرة الا بسجود و قوه و ما من الا بهوله الخلق و الا

وکل بامرہ یطغون ومن اسرار الروح یحکمون از قبل دو مقام از برای شمس
 مشرق از مشارق التیبه بیان نمودیم کی مقام توحید و ربوبیت تفرید چنانچه از قبل ذکر شد
 لا تفرق بین احد منکم و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و ربوبیت و ذات
 بشریت است و این مقام هر کدام را به سبکی معین و امری مقدر و ظهوری مقدر
 و محدودی مخصوص است چنانچه هر کدام با همی موسوم و بوصفی موصوف و با همی
 بدیع و شری جدید ما مورد چنانچه میفرماید ملک الرسل فضلنا بعضهم علی
 بعض منہم من کلم اللہ و رفع بعضہم درجات و آتینا عیسی بن مریم التیبات
 و آتیناہ بروح القدس نظر باختلاف ایزات و مقامات است که بیانات
 و کلمات مختلفه از آن بیابیم علوم سبحانی ظاهر میشود و الافی الیمتتہ نزدیک
 معضلات مسائل التیبه جمع در حکم یک کلمه مذکور است چون اکثر اساطیر بر مقامات
 مذکور و نیافه اند نیست که در کلمات مختلفه آن میباید متحد مضطرب و متزلزل
 میشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات
 نیست که در مقام توحید و علو تجسید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت
 صرف و هویت تجتبه بران جواب هر وجود شده و میشود زیرا که جمیع بر عرش ظهور است
 ساکنند و بر کرتی بطون است و اقص یعنی ظهور است بطور نشان ظاهر و حال است

از جانشان ما بر چنانچه نعمات بویست از این میاکل احدیه ظاهر شد و در مقام آن که مقام میر و تفصیل تجدید و اصلاح است
 است عبودیت صرف و فقر محبت و فناسی بات از ایشان ظاهر است چنانچه
 میفرماید انا عبد الله و ما انا الا بشر مثلكم و از این بیانات محققه مثبتة در آن
 فرما مسائل مستوفاه خود را که سوال نموده بودی تا درین الهی راسخ شومی و از خلافات
 بیانات نسبتا و صغیرا تزلزل نشومی و اگر شنیده شود از مطا هر جا آمد انا
 الله حق است و برین در آن نیست چنانچه کلمات مبرهن شد که بطهور و صفات
 و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفات الله در ارض ظاهر نیست که میفرماید
 ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین ان الذین یبايعونک انما
 یبايعون الله و اگر گفته انا رسول الله بر آید این نیز صحیح است و شکل در آن
 چنانچه میفرماید یا کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در ان مقام هم
 مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازل و اگر جمیع انانی خاتم النبیین بر آید
 انهم حققت و شهادت را هی نه و بسبیل نه زیرا که جمیع حکم کلمات و کینفس و یک
 روح و یکجسد و یک امر دارند و همه مظهر بر بیئت و خصمیت و اولیت و آخرت
 و ظاهرت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و سافح السوافح از پسند و
 همچنین اگر بفرمایند سخن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بطاهر

در شخصی رتبه عبودیت ظاهر شد و اندک بعد بر ایاسی آن نکند بان بخوار عبودیت
 در امکان ظاهر شود نیست که از آن جوهر وجود در مقام استغراق در کجا
 قدس صمدی و استبلاغ معانی سلطان حقیقی او کار ربوبیت و الوهیت از
 ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه مقامی نیستی و فنا در خود نشان
 نمود و اندر مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم و صرف در نشان
 و ذکر خود را در انساحت شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی
 و وجود است و این نزد و اصطلان پس خطا چه جایی آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان
 و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم بغیر جمال او ملاحظه نماید یا گوش بغیر
 او شنود و یا راجل بغیر سبیل او مشی نماید در این نشان استند الله و زید و روح الله
 احاطه نموده فلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع کشته باری نظر با مقام ذکر
 ربوبیت و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت و نبوت
 و همچنین در هر مقام بقضای آن ذکر می فرمودند و همه را نسبت بخود دلوه اند
 از عالم امر الی عالم خلق و از عالم ربوبیت الی عالم ملکیت نیست که آنچه بفرمایند و
 هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت
 و امامت و عبودیت همه حقیقت و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این

بیانات که استدلال شده نمودند دیگر از اختلافات اقوال مشایخ غیبیه و
 مطالع قدسه احدی را اضطراب و زلزل دست ندیداری در کلمات
 شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقعین مخازن علم
 سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند آنکه بعضی ناقص خود کلمات
 قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بار دو اعتراض کنند
 چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر سنده علم و فضل نشسته اند و جل را علم
 نام کرده اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر محمولات خاطر خود را در شمس حقیقی
 سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نمودند
 اند شنوندان استحقاق علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی از این
 واقع شده مثل اینکه مذکور شد در سؤال از راه آرسینه وجود نمودند و آنحضرت
 بامر البص جواب فرمود که همی موافقت للناس بعد از استماع فنی علم از آن
 حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید و یسلو نکت عن الروح
 قل الروح من امر رقی و چون اینجواب مذکور شد گل فریاد و ایلا بر آوردند که چنانکه
 نمیدانند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میدانند و الیوم چون علمای عصر
 با هم آنحضرت منتقدند و ابایی خود را هم مدغم دیده اند لهذا اهل بیت حکمش را قبول

چنانچه اثر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل سینه زده حسین خواجه
 مستر زده نماید و اعتراض کنند و بجان سخنهای قبل را عاوه نمایند چنانچه نمودند
 با اینکه آنچه ابرو وجود مقدسند از کل این علومهای مجبور و منتر بند از جمیع بحکمت
 محدود و متعالی ندارد اکت بر مد کی کل این علوم نزد آن علم کذب نیست
 و جمیع این ادراکات افکات محض بلکه هر چه از آن معاون حکمت الهی و مخازن علم
 صمدانی غایب بر میشود گمانست و اعلم نقطه کثره الجاهلون دلیل بر آن و اعلم
 یقذف اسفل قلب من یشاء غیبت این بیان باری چون معنی علم را ادراک نمود
 اندک جز مجبور خود را که ناشی از مظاهر هر چه جل شده اسم آنرا علم که داشته
 بر مبدع علوم و ادب آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید مثلاً کتاب کلمات
 که مشهور بعلم و فضل است و خود را از صنایع قوم شمرده و جمیع علمای را شنیدن را
 زود و سب نموده چنانچه در همه جای آن کتاب او تلو سجا و صبرها مشهور است
 و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسال او
 قدری ملاحظه نمایم هر چند این بنده اقبال بلاط کلمات غیره داشته و ذمام
 ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سوال نموده و تفسیر شده بودند لذا لازم
 گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت

داده شود باری کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی فکر نمود که
 کتابی از ایشان که مستی بارتشاد العوامست در این بلد یافت میشود اگر چه این اسم
 رایجی کبر و غرور است تمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمع
 مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هو
 ساکنند و در تیراجل و عی ساکن کویا حدیث مشهور را فراموش نمود و اندک میفریاد
 العلم تمام لمعلوم و القدره و العزیزه تمام الخلق با وجود این کتاب طلب
 نمود و چند روز معدود نرزد بنده بود و گوید او مرتبه در او ملاحظه شد از قضایا
 ثانی جانی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب است
 علم او از بد شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو متفاد شد که اگر نفس این علوم را
 درست ادراک ننمود و باشد معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم
 عالم فلسفه و علم کمیا و علم بسیار اندک آور نموده و ادراک این علوم نایب مردوده با
 شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تنهات
 که بسیار علم نامستناهی الهی وارد آورده و منقسم باقال مشتم داری کسی است که
 کرد این مخزن بنظم لحن و کینفر ابل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول
 طغفت این نغز خرافات نشده با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که

اینگونه صنومات لم بریل مردود حق بوده و بست و چگونه علومیک مردود است
 نزد علما حقیقتش ادراک آن شریک ادراک معانی معراج میشود با اینکه
 صاحب معراج حصر از این علوم محذور و محجوب بعمل فرموده و قلب نیز آن سید
 لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزله بوده و چون میگوید جمله ادراکات
 بر خسرانک حق سوار باد پیران چون زندگت و الله هر کس نخواهد پسر
 معراج را ادراک نماید یا قطره از عرفان این بحر بنوشد اگر چه این علوم نزد
 او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم خبا رکرفته باشد البته باید
 پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلی نماید و الیوم متفقان بحر علوم
 صدقانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نمی میرسانند و
 صدور میرشان بجز آنکه منزله از این اشارات هست و مقدس از این حجابات
 حجاب اکبر که میفرماید اعلم حجاب الاکبر بنا بر محبت یا رسو ختمیم و خیر دیگر بر این ختمیم
 و این افتخار فیما بینم که الحمد لله سبحات جلال را بنا بر جمال محبوب در دیدیم و جز
 مقصود در قلب و دل جاندا دیدیم نه علمی جز علم با و متمسکیم و نه معلومی جز تکی انوار
 او قسبتت باری بسیار متعجب شدم در این بیابان ندیدم مگر اینکه منیخواه بر مردم
 برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم خند انیس از ریاض علم

الهی شنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود
 بسته مضطرب شود و جهل وجود او منهدک گردد و با وجود این اقوال سخنیست
 بعضی چه دعویهای زیاد و از حد نموده سبحان الله چه قدر متعجبم از مردی که با او
 کروید و اندو تا بع چنین شخصی کشته اند به تراب قناعت نموده و اقبال حبه
 و از رب الارباب معرض گشته اند و از نعمه بلی و جمال کل به غیب زانغ و جهل
 کلاغ قناعت نموده و دیگر چه چیز با ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب
 که فی الحقیقت حیف است که قلم تجریر ذکر مطالب مشغول شود و با اوقات مصروف
 بان گردد و لیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از قطن معلوم
 می آمد از جمله علوم میگردد این مرد دعوی بان شده صنعت کیمیاست بسیار طلبیم که سلطان
 و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و اقول انفعول از
 ایشان طلب نماید و این بی علم فانی را همسم که دعوی اینگونه علوم نموده و بلکه کون
 این علوم و فغان آنرا هلت علم و جهل نمیدانم با این مرد همین تضرع قیام نایتم تا صدق
 و کذب معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس این زبان جز زخم سنان ندیده ام
 و غیرت هم قائل چیزی شنیده ام هنوز اثر حدیث بر کردن باقیست و بنور علام
 جاز نام بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابیکه بر

نشد از او امری ذکر شده و نیست که میفرماید آن شجره الزقوم طعام الایم
 و بعد بیانات دیگر میفرماید تا اینکه منتهی میشود بیان ذکر ذوق انکانت العزیز
 الکریم مفتت شوی که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شد و این شخص
 هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اشم ذکر نموده و اشم فی کتاب عزیز
 بین انعام و کریم فی الاسم تغار در آیه مبارکه نموده تا معنی و لاطب و لایابس
 الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد اند
 و از موسی علم و عدل اعراض نموده با امری جعل تسک حبت اند و از شمس معانی که در
 سماه لایزال الهی مشرقست معترض گشته اند و کان لم یکن انکاشته با بری امی بر
 من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رایح ریحان معوضه جز از
 گلزار حقیقی استقام نشود و کلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافی
 نرود و البلد الطیب نخرج نباته باذن بدیه و الدمی خبث لایخرج
 الا کله و چون مضموم گشت که تعقیبات در قاف بهیویه را احدی ادراک نماید الا پیش
 لهذا بر نفس لازم و واجبست که مشکلات مسایل التیه و معضلات اشارات
 بطالع و تیسیر را بر صاحبان افند و منسیره و عاقلان اسرار احدیه عرضند و از
 تا بیانیات و بان و افاضات الهی حل مسائل شود نه تا بیانیات علوم کتاب

فاسلو اهل الذکر ان کنستم لا تعلمون و لیکن این برادر من شخص مجاهد که اراده نمود
 که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت اقلب
 که حمل ظهور بر برزخ علی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم کتاب
 و اشارات مظاہر شیطان پاک و منزّه فرماید و مصدر را که سرور و رود و جلو
 محبت محبوب ازلی است لطیف و نطفه نماید و پنجمین دل را از علاقه آب و گل یعنی
 از جمیع نقوشات شبحیه و صورتیاتی مقدس گرداند بقسمی که آثار حبت و نبض در قلب
 نماند که مبادا انتخاب او را کجاستی بیدلیل مصلی دهد و یا نبض او را از جستی منع نماید چنانچه
 الیوم اکثری باین دو وجه باقی و رزق معالی بازماند و اندویشان در صحرای
 ضلالت و نیابان سحر پذیرد و باید در کل صحن توکل تجی نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
 ریاب منقطع شود و بکسلد و تر ب الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
 و افتخار و استکبار را از لوج قلب بشوید و بصبر و صطبار دل بندد و صمت را
 شعار خود نماید و از تکلم بی فایده و حسترا کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت سائ
 ستمی است بلاکن کنند و از ظاہری اجساد و محترق نماید و ناریسان ارواح فتنه
 بگذارد اثر آن ناریساعسی فانی شود و اثر این ناریساعسی فانی ماند و غیبت را ضلالت
 شمرد و آن عرصه هرگز قدم گذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید

و حیوة دل را بمیراند بطلن قانع باشد و از طلب کثیر فارغ مصاحبت منقطعین را
 غنیت شمارد و عزت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد و در اسفار با ذکر مشغول
 شود و تمام بهمت و اقدار در طلب آن نگارگوشه غفلت را بنا بر حسب ذکر بسوزاند
 و از ماسومی آنده چون برق در گذرد و در برلی نصیبان نصیب بخشند و از محرومان عطا
 و احسان در بیغ مدارد و رعایت حیوان را منظور نماید آنچه رسد با انسان و اهل بیان
 و از جانان جان در بیغ مدارد و از شامت خلق از حق احتراز نمجوید و آنچه بر می خرد
 نمی پسندد بر می غیره پسندد و کموید آنچه پس را و فاخته و از غاطمان در کمال استیلا
 در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قدم حضور گذرد و بجاتر استخرد و زیرا
 حسن خاتمه مجهول است امی بسا عاصی که در جین موت بجوهر ایمان توفیق شود و خمر بجا
 چشد و بلاذ علی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتعاسی روح تقلیب شود
 و با مثل درکات نیزان مقربا بدبار می مقصود بر جمیع این بیانات متقنه و اشارات
 محکم آلت که ساکت و طالب ثابتر خدا را قنادند و غیر معسود را معبود شمرد
 و این ششرا ایل از صفات عالین و بسوی روحانین است که در شرا ایل مجا بدین
 و مشی ساکین در مناہج علم البقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای ساک
 فارغ و طالب صادق لفظ مجا بد در باره او صادق میاید و چون معل و الذین

فیما مؤید شد البته بشارت انبیاستیم سلیمان مستبشر خواهد شد و چون سر
 طلب و مجاہدہ و ذوق و شوق و عشق و ولہ و تہذیب و قلب روشن شد
 نیز محبت از شرط احدیہ وزید خلعت ضلالت شکت و ریب زایل شود و انوار
 عالم و یقین جہہ ارکان وجود را احاطہ نماید در آن عین شہیر معنوی بشارت روحانی
 از بدین عالمی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس در بحر البصیر معرفت
 از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تائیدات روح القدس صمدانی حیات
 تازہ جدید مبدول دارد نفسی کہ خود را صاحب چشم جدید و کوشش بدیع و قلب و خواہ
 تازہ می بیند و رجوع آیات و ضحی آفاقہ و خفیات مستورہ نفسیہ نماید و بعین
 بدیدہ ہر ذرہ باہن منتوج مشاهده نماید برای وصول بہ رتبہ عین الیقین و حق
 الیقین و نور الیقین و در جمیع ہشیا اسرار تجلی و وحدانیہ و آثار تکمل صمدانیہ خط
 کند قسم خدایہ کہ اگر سالکت بسبیل ہستی و طالب معارج تقوی با مقام بلند اعلی واصل
 کرد در بحیرہ حق را از فرسنگہای بعینہ استنطاق نماید و صبح نورانی ہدایت را
 از مشرق گلشنی ادراک کند و ہر ذرہ و ہر شئی او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید
 و چنان تمیز شود کہ حق را از باطل چون شمس از ظل فرقی گذارد مثلاً اگر نسیم حق از مشرق
 ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد بہبتہ استنہام کند و ہمچنین صبح آثار حق را

از کلمات بدیع و اعمال منسید و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار موسوی مستجاب
 و بدینچه حاصل شود که نور از حجر و پنهان بیدار از خریف و حرارت از برودت
 و مانع جان چون از کلام کون و امکان پاک شد است به راجحه جان از از منازل بعید و بنا
 و از اثر آن راجحه معصرا همان حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحان
 در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از الموار و روزه شجره آید و
 نماید و از تراب آئینه تسبیح و تقدیس رب الارباب بکوشش هنسرو باطن شنود
 و اسرار رجوع و آیاب بر چشم سر ملاحظه نماید چه ذکر نماید آثار امار و علامات و ظهورات
 و تعلیقات که با سلطان اسما و صفات در آن مدینه مقدر شده و اب رفع عیش نماید
 و بی با حرارت محبت الله بفریاید در هر کجایی حکمت بالغه معنوی مستور است و
 بر شاخار هر گل هزار بلبل با لفظه در جذب و شور از لاله نامی بیدیش تنهار موسوی ظاهر
 و از صفات قدسیه اش نغمه روح القدس عیسوی با پر بند بیدب غنا بخشد و بی
 فبا عطا فرماید در هر قدش نفی مکنون و در هر غرض اش صد هزار حکمت مخزون
 و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از موسوی چنان بان مدینه انس گیرند که آنی از آن
 منکک نشوند دلائل قطعیه را از سنبلی امخل شنید و بر این و آنچه را از جمال
 کل و نوا می بلبل اخذ نمایند و این مدینه در اش هزار سنه او ازید تجدید شود و در

در علم اقدار الصلوات
 و در علم اقدار الصلوات
 و در علم اقدار الصلوات
 و در علم اقدار الصلوات

یا بدین می حبیب من باید جدی نمود تا بان مدینه و اصل شوم و بغایت التیه و
 نفقات ربانیه کشف سبحات جلال نامائیم تا با ستامت تمام جان پرورد را
 درر و محبوب تاز و شمار نامائیم و حمد سزار عجز و نیاز آریم تا بان فوز فائز شوم
 و آن مدینه کتب التیه است در هر عهدی مثلاً در عهد موسی توریه بود و در زمن
 عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من ^{شعبه}
 کتاب او که رجوع کل کتب باوست و همین است بر جمع کتب و در این میان
 ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشید و نعمت قدمانی چنانند
 بر اهل تحریه نعمت توحید عطا فرماید بی نصیب از نصیب کرم نماید و او ارکان
 صحرائی جبل الکنس علم غیبت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان
 و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مکنون و مخزون گشته مثلاً
 فرقان از برای امت رسول صحن محکم بود که در زمان او هر نفسی داخل او شد
 از فرقی شیاطین و روح فحاشین و طغنونات مجتهد و اشارات شرکیه محفوظ
 ماند و همچنین مرزوق شد بقوا که طیبه احدیه و آثار علم شجره و آزار انهار را و غیر
 آن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفسیر چشید چنانچه جمیع مایحتاج
 آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود

و معین گشته و اوست تحت باقیه برای ایش بعد از لفظ فرقان زیرا مسلم است
 حکم او و محقق الوقوع است امر او و جمیع مأمور با اتباع او بود و اندام ظهور بدیع
 در سینه و اوست که طالبان را بر ضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
 بسردق قرب فائز فرماید و لیلیت محکم و حجتی است اعظم و غیره از روایات
 و کتب و احادیث این فخر نه زیر احدیث و دعا جان حدیث وجود و قولشان
 بچشم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبه
 بسیار چنانچه لفظ فرقان در آخر امر فرمودند که آن تا کنون فیکم الثقلین کتاب بعد
 و عترتی با این که احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده
 بود با وجود این خبر ذکر کتاب چیزی نفرمودند و او را بسبب اعظم و دلیل اقوام بر
 طالبان میفرمودند که مادی عباد باشد تا یوم معاد حال چشم انصاف و قلب ظاهر نفس
 زکیه لایحظ فرماید که در کتاب خدا که مسلمین طرفین است از ابل عاتیه و خاسته
 چه حاجت برای معرفت عباد و قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی الارض
 بنور او متمسک جسته حق را باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
 گذاریم زیرا که حجت منحصه شد بدو یکی کتاب بود و دیگر عترت حضرت که از میان رفته
 پس منحصه شد بکتاب و اول کتاب میفرماید اللهم ذلک الکتاب لا یریب فی

خودی لستین در حروف منقطه فرقان اسرار بویه مستور گشته و لئالی احب
 در حروف انجور و مخزون شده که اینمقام مجال ذکر آن و لیکن بر حسب ظاهر
 مستقیم و خود بخاطر تست که با و خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزل از اسماء
 هدیه نیست یحیی و شکی در او هدایتی است بر او بر نیز کاران ملاحظه فرمائید
 که همین فرقان را مستر و مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
 و الارض و بنفسان ذات احدیه و خیب بویه شاد و داد بر آنکه شک و شبه
 در او نیست که نادمی عباد است الی یوم معاد آیا انصاف هست که نقل عظم را
 که خدا شاد است بر حقیت او داد و حکم بر حقیت او فرموده این عباد در او
 نمایند یا شبیه کنند و یا امر بر او سلب هدایت و وصول به جارج معرفت قرآ
 فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و با حرف مزخرف ناس
 نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر شده و حال آنکه اگر امری و یا احدی غیر کتاب
 علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور می شد بار شکی از امر بر ما
 الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز نمیکنیم و کتب بدیعه را
 مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را نمیکنیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه
 این و پنجمت که هر کس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از

فرقی خاص نبوده و این معانی از ظاهر آیه مستفاد میشود اگر معانی مستوره
 او ذکر شود و اسرار کمنونه او بیان گردد نسبت به زمان آن جزرساند و کون حمل
 نماید و کان الله ما قول شسید و همچنین در جاسی دیگر میفرماید و ان کنتهم فی ربه
 قیامه لئلا علی عبدنا فانتوا بسوریه من مثالیه و ادعوا لشهد انکم من دون الله
 ان کنتهم صا و قین که ترجمه ظاهر آن نسبت اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه
 که ما نازل کردیم بر عبد خود محمد پس بایرید سوره مثل این سوره نازل و بخوانید
 شهدای خود را یعنی علمای خود را اما اعانت نمایند در انزال سوره اگر مستفید از
 راست گویند حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شان آیات و
 بزرگست قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نام
 را با و ختم فرموده و بیسح نشی را از سلطان احدیه در اهل حجت خود با و شریک
 نفرموده چه میباشد حجج و دلائل آیات بزرگش است و سواهی او بزرگ نجوم
 اوست حجت باقیه و برهان ثابت و نور مفضی از جانب سلطان حقیقی در
 میان عباد و بیسح فضلی با و نرسد و هیچ امری بر او سبقت نگیرد کثر نالی الهیه است
 و مخزن اسرار احدیه و اوست خبط حکم و جل شکم و عروه و نفس و نور
 لایطنی شریعه معارف الهیه از او در بر ایست و ما در حکمت بالغه صمدانیه از او

در دوران این ناریت که دیکچین و اثر از او ظاهر است و معطلین حرارت حُب احدا
 نماید و در بعضین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از امر الهی گذریم و با آنچه
 خود قرار فرموده راضی شویم و سر نخیم خلاصه حجت و برهان این آیه منزل
 اعظم است که این علیل تواند افتاده دلیل نماید و الله یقول الحق و هو سیدی اعظم
 و هو الخا بر فوق عباد و هو العزیز الجبیل و همچنین میفرماید کت آیات الله
 نزلوا علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیات یؤمنون میفرماید نیست آیا
 منزل از سما و بتویه منجوا نیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او یا
 می آورد اگر توحیح این آیه را ملتفت شوی میبینی که هرگز منطوق ~~است~~ اکبر از انبیا
 نبوده و حتی هم اکبر و اعظم از آیات منزل در ارض ظاهر شده بلکه اعظم از
 این حجت تجلی ممکن الا ماشاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لكل افانک
 اشیع آیات الله تنلی علیه ثم یصر مستکبر اکان لهم یسمعها فشره
 لعذاب الیم یعنی و ای بر او کت کنند که کار که می شنود آیات نازل از سما
 مشیت التی را که خوانده می شود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده آنرا
 پس شارت ده او را بعد از آن در مانک اشارات همین آیه کل من فی السموات الار
 کفایت میکند لو کان الناس فی آیات ربهم تفرسون چنانچه المومنین میگویند که

اگر آیات الهیه قرائت شود احدی عمت نماند ارد که گویا پست ترین امرها
 نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبود و نخواهد بود
 بگو با ایشان ای خجبران میگویند آنچه را قبل بدان شما گفتند اگر ایشان شرمی
 از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و محقریب با بای خود و نار متفرخ خواهد
 یافت فاتنا رشویسم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذ اعلم
 من آیاتنا شیئا اتخذنا هزواً و انک لهنم عذاب مبین یعنی در وقتیکه عالم
 شود از آیات ما شیئی را اخذ نماید و از روی استهزا و از برای ایشان است
 عذابی خارکننده از جمله استهزا این بود که میگفتند معجزه دیگر طاهر و بر ما
 دیگر پیار آن کی فاسطط علینا کف من السماء میبخت و دیگر آن کان هذا
 هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء نذکور میباشتم مثل پیودان
 عهد موسی که تبدیل نمودند ماده سمانی را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم
 هم طلب تبدیل مینمودند آیات نزل را بطینونات نجبه که کینه چنانچه الیوم
 مشاهده میشود که ماده محسنویه از ماد رحمت الهیه و غلام کرمت سبحانی را
 است و بجز حیوان در رضوان جنان با بر خالق کن فلکان در موج و جریان و جمیع
 کلاب بر جبا و عینه مجتمع آمد و اندو بر بر که شکر ملح اجاج است فافع گشته اند

سبحان الله کمال تحمیر حاصل است از عباد و یک بعد از ارتقا^{طلب} اعلام مدلول
 دلیل نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم با اشارات علم متکنت جتاند مثل آنست
 که از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات نفی
 بر مان جوید حجت آفتاب نور او است که اشراق نمود و عالم را فرا
 گرفته و بر مان نیسان جوید او است که عالم را برای جدید تازه فرسوده ملی کرده
 از آفتاب جز گرمی حاصل نداند و ارض جز از رحمت نیسان فصلی حاصل نماید
 عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نفی که از جز شید جز گرمی نیاید چشم دنیا
 و در جامی دیگر میفرماید و اذا تلی علیهم آیاتنا بینات ما کان یحتمل الا ان قالوا
 اء تو با یا ما ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان
 آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند یا ریید پر نامی ما را اگر هستی در است
 لویان مسأله ناکه چه حجت بران رحمتهای کامله و اعظم میگردند یا ای که جز فی
 از آن عظمت از خلق سموات و ارض و مردگان وادی نفس و هموی برو
 ایمان زنده میفرماید استغفر انعمودند و میبختند پر نامی ما را از قبر بر فون آری
 بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کس من علی الارض
 حجتی است محکم و بر ما نیست معظم که جمیع ارض را کفایت میکند لوانتم فی آیات الله

متفکرون و در همین آیه مذکور و لتالی اسرار کمنون است اگر فی الجمله در وی یافت
 شود و او میرسد کوشش بجز فهای منصرف عباد و میدهد که میگوید کتاب و آیات از برای
 عوام حجت میشود زیرا که نمی فهمند و همانی کنند با اینکه این قرآن حجت است
 بر مشرق و مغرب عالم اگر قوه ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد
 از این قرار بر معرفت الهیه هم نفسی تکلف نیست و لازم نیست زیرا که عرفان و اعجاز
 عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند باری این سخن لغات
 لغوی غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضا
 الهی دور کنند و زبام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای انبیا
 که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده ترند و فهم کلمات الهیه و در
 بیانات حقایق معنوی بهیح و دخلی بعلوم ظاهری ندارند و این منوط بصغای قلب و
 تزکیه نفوس و فرخت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از
 رسوم علم ندیده اند و بر حرف علم جالسند و از حساب فیض الهی ریاض قلوبشان
 بکلمات حکمت و لایلهای معرفت تیرین یافته قطوب المخلصین من انوار یوم عظیم
 و همچنین میفرماید و الذین کفرو بایات التمه و لقاء اولئک منسوا من ر
 و اولئک لهم عذاب الیم و همچنین میفرماید و یقولون انما لمارکوا لیتماکنا

مجنون مضمون این آیه و اصحت مشاهده فرمائید که بعد از تزیل آیات چه میکنند
ایمان ترک کنند و ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آنحضرت را شاعر مینامیدند
و آیات الهیه سخریه مینمودند و میکنند این کلمات با طهیر اولین است یعنی کلمات
که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده میگوید از خداست چنانچه الیوم
بمثل همانرا شنیده اید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را با کلمات
قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوطه که بر قولهم و صغر شانم و حد هم است
که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از سوسی و عیسی موافق شکت
نباید بی مستقل که مانع شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که مکل
شریعت قبل باشد این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و تدل بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد و لفظ جا نکم یوسف من قبل
بالبینات نماز لثم فی شک مما جا نکم به حتی از او یکت فلتهم لیسعت لثم
من بعد رسول اکذک لیسعت لثم من یومسرف مراب و تحقیق آید
شمار یوسف از پیش با بینا پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شمارا بان تا
چون بلاک شد گفتید مبعوث میکردند خدا بعد از او رسولی را بجهنم اضلال میکنند
کسی را که او منت اراف کننده و شک آورنده بر پروردگار خود پس از این آیه اورا

فرماید و تعیین کنسید که در عصر اعم آن عهد بآیه از کتاب تنگت جت از انیکونه
 حرفهای زخرف میکنند که دیگر نمی نباید در ادبایح پایه مثل آنکه ایچ انجیل را که
 مذکور شد و علمای آن استدلالات بان نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نشود و
 پیغمبری مستقل مبعوث نگردد و الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از مثل قبلا
 باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه مثل اعم قبل مذکور
 خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود معتقدند بر اینکه لا یعلم تا و یله الا الله
 و الا انسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و احوال و نفسها و ذاتها و جوهرها
 بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود نسبت که می شنوی که چه
 میگویند و چه میکنند نسبت اینها مگر از روشناسی ماس در دین یعنی آنها نیکند
 بجز هر دو احد مگرد و اند و غیر ذمیب مذہب نیافند و بجهات علم محتجب گشته اند
 و بضلالت او گمراه شد و اند چنانچه تصریح تمام رب الامام میفرماید افرایت
 من اتخذ الله هبوه و اخذ الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی
 بصیره غشاوة فمن یبیدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی آیا دیدی انفعال
 که گرفتند خدای خود و خدای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و معجز نهاد
 بر گوش و دشن و کرد انید بر پیش پرده پس که ایت میکند او را بعد از انما ند میگیرید

در محض و خدایه الله علی علم اگر چه فی هر آنست که ذکر شده ولیکن نزد این فانی مخصوص
 از آیه علمای عصرند که اعراض از جمال حق نمودند و بعلوم خود که از نفس و هوای
 ناشی گشته متمسک شده بر بنیاد الهی و امر او احتجاج ننمودند قل یونبأ عظیم اتم
 عهد مع رضوان و همچنین میفرماید و اذا تلی علیهم آیاتنا بینات قالوا اما هذا
 الا رجل یرید ان یغیثکم عما کان یعبدا بانکم و قالوا اما هذا الا فکت معشر
 و الحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفر و فحش و آیات قدسیه احدیه
 گویند آن مشرکان از حق بخیبران نیست این رسول پروردگار مکرر مکرر مکرر میخواهد منع
 کند شمار از آنچه که میپرستیدند از پریشانی شما و دیگر گفتند نیست این مکرر کذبی
 اقر کرده و شده بشنودید نامی قدس الحسین و نوای خوش صدائی را که چگونه در طویح
 انداز فرموده کذبین آیات را و بیزار می گشته منکرین کلمات قدسیه را و بعد بنا
 ملاحظه فرمائید از گوشه قرب و اعراض و استکبار آنحضرت و ما را بر آن جمال قدس بانکه
 آنچه بر لطف و کرم میباید عدم را بعد صدمه بدایت میفرمود و آن نصیران
 حقیقی را بشرف قدسیه غنا و ولالت می نمود مع ذلک بعضی میکنند این نزدیکست
 اقر کنند بر پروردگار عالمیان و بعضی میکنند این منع کننده است بنا
 از شرع دین و ایمان و برخی نسبت جنون میدادند و امثال ذلک چنانچه

اليوم شاید میکنید که چه سخنانی لغو که بان جوهرها گفته اند و چه نسبتها و
 خطانا که بان منبسط و معدن عصمت داد و اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس
 صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انداز فرزند و در کتب مبین و معضین آیات غرر را و
 بشارت در موده مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزلت
 از سموات قدسیه بدعیه نموده اند و حال آنکه چشم امکان چنین فاضل ندیده و قوت
 سمع اکوان چنین غنائی نشنیده و که آیات بمشایخیت نیسانی از غمام رحمت رحمان
 جاری و بارز شود چه که بنیامس الواعزم که عظمت قدر و وقت مقامشان چون شمس
 واضح و لا تحت سقوط شد مذکر که ام کتابی که در دست هست و مشاهده شده و ایما
 ان احصا کشته و از این غمام رحمت رحمانی انقدر بارز شده که هنوز احدی احصا نموده چنانچه
 بیت مجله الان بستم می آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تا الان
 و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند امی برادر باید چشم کشود و فکر نمود
 و طبعی بظاہر التی شد که شاید از مواضع و اخصه کتاب پنذیریم و از ضایح مذکوره در الو
 متنبه شویم غرض بر منزل آیات کنیم امرش با بجان تسلیم کنیم و کس را تمام جان و روان
 قبول نایم و مدخن شویم که شاید در خصامی رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نایم
 و آن بعباده و لغو در حیم و همچنین مغفیر باید قل با اهل الکتاب بل متضمنون منها الا ان

بالشد و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون چه در توضیح است
 مقصود در این آیه و چه برترین است بحیث آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که
 کفار با اسلام اذیت می نمودند و نسبت کفر می دادند چنانچه نسبت می دادند با صحابا
 آنحضرت که بجا کافر شدند و بدو بسا حری کذاب مؤمن و موقن کشته اید و در
 صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
 آنحضرت را ملاقات می نمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و سب بر آن
 متقبلین الی الله معمول می داشتند در این وقت این آیه مبارکه از سما احمده
 نازل شد بر نانی واضح و دلیل لاشع و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت که
 بگوئید بکافران و مشرکان که ای اذیت می کنید ما را و ستم می کنید و عملی را ما صادر
 نکردیم که ایان آوردیم بجا و بایا تیکه نازل شد بر زبانه لسان محمد و همچنین آیاتیکه نازل شد
 بر بنیامی او از قبل که مقصود نسبت که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بر علیه
 الهیة را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر بسیاری قبل نازل شد جمیع را من عند
 الله استیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیل است که سلطان احمده تعلیم فرمود
 عباد و خود را مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که اعاطه فرموده و شرق و غرب
 از او معرض شوند و خود را از اهل ایان دانند و یا آنکه مؤمن شوند منزل

منزل آیات را باین استدلال که خود فرموده مقربین را از اهل ایمان محسوب
 نفرماید چنانچه ما شاهدیم که مقبلین و مقربین آیات احدیه را از ابواب رحمت
 خود برانند و مستکنین سنج مشبه را تسخیر فرماید اذ ان مشبه الحق بآیه و محقق
 الامر بکلماته و انه لهو المقدر المہین القدر و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک
 کتابا فی قرطاس فمسنوه بایدیم فقال الذین کفروا ان ہذا الاصحاح من
 واکثری آیات فرقیہ مثل و شعر بہرہ میطلب است و این بنده خستار نمودم
 باین آیات مذکورہ حال ملاحظہ فرمائید کہ در جمیع کتاب جز آیات را کہ تحت قرآ
 فرمودہ برای معرفت مطاہرہ حال خود دیگر امری ذکر شدہ تا بآن منتسک شوند
 و اعتراض نمایند بلکہ در جمیع موارد بر مسکین آیات دستور کنندہ آن وعدہ نام
 فرمودہ اند چنانچہ معلوم شد حال اگر کسی باید بگوید و ما از آیات و خطب و صحابہ
 و مناجات بلی انکہ تعلیم اخذ نموده باشد یا بچہ دلیل میتوان اعتراض نمود و از این
 فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا
 میشود کہ بخلان حدیث متسک جتیم و چون معنی او را بظاہر نبینیم لہذا بر مطاہر
 امر اعتراض نمودیم و از شریع حق دور گشتیم آیا نشنیدہ اید کہ از جملہ علت اینکه
 بعضی از نسبتیاء الوعزم بودند نزول کتاب بود بر آنہا و این مسلم است با وجود

این چگونه جایز است که بر صاحب کتیب که چندین مجلدات از او ظاهر شده و بحر فضا
 فلان مرو که از روی چهل بعضی کلمات برای القامی شبیه در قلوب جمع نموده و
 شیطان عصر شده برای اغفال عباد ضلال من فی البلا و پیروی نمایند و از حور
 فیض الهی بی بهره گردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی
 حتر از جویند و اوبار نمایند غیام که متکث جویند و بکدام وجه اقبال کنند بل
 و لکل وجه جو موتیا فقد بدینا ک تبیلین فی بدین النسخین ثم اش علی یا تخار
 نفسک و نه اقول الحق و نه بعد الحق الا الضلال و ما از جمله اوله بر اثبات این امر
 آنکه در پر عهد و محصر که غیب هوید در سیکل شریبه ظاهر میشد بعضی از مزد و نیکه معروف
 نبودند و علاقه بدینا و حسی نبشته اند بغیبا شمس نبوت مستفی و بانوار قرمها است
 متدی میشدند و بقاء الله فایز یکشتند لهذا این بود که علمای عصر و غنیای عهد
 استراعی نمودند چنانچه از سان آن که امان میفایده فحال الملاء الذین کفروا من قوم
 ما نرینک الا بشر امثلنا و ما نرینک الا الاله نهم ارادنا بادی الرای
 و ما نرینک الا علیا من فضل بل نفسکم کا بدین اعتراض منیوند و بانمظا هر قدر
 میبخشند که متابعت شما کرده و مکرار از ازل ما که اعتنائی بشان آنها نیست و مقصود
 این بوده که علماء و غنیای و معارف قوم شما ایمان نیاوردند و این دلیل و مثال اول

بر بطلان من له الحق منیونند و اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی جسمی از علما
 راشدین و فضیلهای کمالین و همتای بالغین از کس قرب و وصال مشروب
 شدند و بعنایت عظمی فاش گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند
 بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید سبب تقاضای نفس مضطرب و نفوس غیر مطهره
 شود از آنجمله جناب تاج الدین است که محل اشراق شمس ظهور شدند لولا و اما اسو
 الله علی عرش رحمانیه و ما استقر علی کرسی صمدانیه و جناب آقا سید محیی که در عصر
 خود و سربد زمان خود بودند و ملا محمد علی زرخانی و ملا علی بسامی و ملا
 باری و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا محمد
 خانی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا محمدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق و
 ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع
 لوح محفوظ الهی ثبت شده بمذاهب اینها آمدند و متفردین گشتند برای شمس ظهور
 بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذوالجلال پیوستند و از سر جان
 برای جانان برخاستند و اتفاق نمودند جمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که
 مینبشان محل تیرامی مخالفین گشت و سر باشان زینت رسان مشرکین چنانچه
 ارضی مانند کنگر از دم این ارواح مجروده مشروب شد و بعضی مانند کنگر که بر و نهانشان

کشت و دلیل بر صدق قولشان فیضشان است و شهادت این نفوس قدسیه که با بی نظری جان دارند
 دوست دادند که بجز عالم از ایشان در دل و جانشان متحیر گشتند که نهایت نمکند برای این
 جهاد می که هستند و بکار بعضی عباد که دین را بدرستی دادند و بکار انبیا تبدیل نمودند و گویند
 قربر ایشان می شود معارف که در دنیا بگذراند اموال نفس مرادی بخوبی در دنیا بگذراند
 که کل بر خلاف دنیا مشغول شده اند و در رب اصل دور ماند و حال انصاف و امید
 که شهادت اینها مقبول میسر است که قولشان فیضشان موافق و ظاهرشان و باطنشان
 مطابق میگردند تا بابت العقول فی الجمله و تحیرت النفوس فی الصغار هم و با
 حملت جهاد هم و با شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفس بر نیارند و از نفس
 ظنیات باطله سخنان نیافته اند و در یوم سزار فرشتش بر دارند مگر چون نفس ظنی
 در طلب دنیا می خانی گویند و در لیل راحت نشوند مگر در تیرات امورات و آنرا گویند
 بتدیر نفسان مشغول گشته و از تقدیر المحض خائف شده اند و در سبحان در تلاش می
 و شب در زمین اسباب وراثت ایام و پیش شرح و طمی جایز نیست که با عرض این نفس
 محدود و متمسک نشوند و از اقبال و تصدیق نفوس که از جهان و مال و اسم و رسم و نیکبخت
 و نام در رضای حق که شده اند غافل نمایند آیا نبود که از قبل امر بسته است و اشهد که را
 عظیم امور و اگر دلیل بر حقیقت آنحضرت میسر دند و میگویند در عالم چنین امری اتفاق

نیتاً و در حق باین استقامت و ظهور ظاهرش با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر
 بیشتر است و نیافت و لیکن این انوار قدسه بیحد سینه میکند و که بلا با ارجح
 مثل باران آبنها بارید و چو عشق و محبت و ذوق که جان را ایچان در سبیل
 سبحان اتفاق نمودند چنانچه سر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را
 سهل شمارند یا در هیچ عصر چنین از نظیری ظاهر شده و آبا اگر این اصحاب مجاهدی
 نباشند و گیر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و کثرت و ثروت بودند و آیا
 جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این اوجیه و فعال غریبه باطل باشند بجز
 که نمر او است که دعوی حق نماید قسم نجه که همین فعلشان برای جمیع من علی الاخص تحت
 و دلیل و انی است لو کان الناس فی اسرار الا تبرکون و یعلم الذین ظلموا انی منقلب یرجعون
 و از همه گذشته علامت صدق و کذب و کتاب معلوم و متر شده باید ادعا و
 دعا و سی کل جبار باین ممکن اسی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز و به نیست که بیفایا
 فتمنوا الموت ان کنتم صادقين حال ملاحظه فرمائید باین شهدای صادق که نقص
 کتاب شاپر صدق قول ایشانست چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند
 و کل با یکت را اتفاق نموده اند و با علی غریب رضوان عروج فرمودند شهادت این
 طلاعات عالییه و نفس منقطع بر تصدیق این امر عالی متعالی قبول نیست و شهادت

این گروه که برای ذنب از ذنب که شتاند و برای جلوس بر صدر از اول
 با صدر جزر خب تا اندر بطنان این نور لاسخ جایز و مقبول است با این که
 مردم ایشان را شناخته اند و مقدر ادراک نمودند که از در و از عمت باز ظاهر
 ملکی در سبیل دین آگهی نیک کند ز دنیا چه رسد بجان و مال و غیره و حال ملاحظ
 فرمائید که چگونه محاکمات لاهی بقص کتاب تفصیل نموده و خالص را از غش تمیز
 داد و در مع ذلک بنور شاعر نشاند و در نوم غفلت بکسب دنیا می فانیه و
 ریاست ظاهری مشغول شده اند یا این انسان قدح علیک ایام و غفلت
 فیما باموسی بفسک من الضنون والا و نام الی متی کمون راقدا علی سباطک فار
 ریاست عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال لعل یتشرق علیک
 من انوار الجبال والسلام لکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکورند هیچیک
 ریاست ظاهر نداشته اند چه محالست علمای مقدر معروف عصر که بر صدر حکم
 جالسند و بر سریر امرا کن تابع حق شوند الا من شاه ربک چنین امری در عالم
 ظهور ننمود مگر قلیلی و قلیل من عبادتی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علما
 مشهوره که ز نام نام در قبضه حکم ایشان بوقبل خستند بلکه تمام بغض و بکار در دفع
 کوشیدند تقسیمیکه هیچ کوشش شنیده و هیچ شمس ندیده و در تب اعلی ورود

با سواد فدا و مخصوص جمیع علمای هر بلد سی توفیقی صادر فرمود و اندو مراتب
 اعراض و اغراض بزرگدام را در توفیق او تجنیل ذکر فرموده اند و عجب و ایالات
 الابصار و مقصود این ذکر آن بود که مبادا اصل بیان در ظهور مستعانت
 فی قیامه الاخری اعراض نمایند که در ظهور بیان جسم از علما مومن گشته اند
 و چرا در این ظهور نشد و نمود؛ بانه متمسک با نیکو نه فرخات شوند و از جهل
 انجی محروم شوند بل این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و فضل الله از ریاست
 ظاهره و زخرف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند و لکن من فضل الله یوتیه
 من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل شرف استقامت استحال از
 بر امر الهی که با اینکه در تن شباب بودند و امریکه مخالف کل اهل ارض از وسیع و
 و غنی فتیر و غیره دلیل و سلطان و رعیت بود و با وجود این قیام بر آن امر فرمود
 چنانچه کل استماع نمودند و از بیچکس و هیچ نفس خرف نمودند و اعتقاد نمودند
 ایامی شود این بغیر امر الهی و مشیت مشبته ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و
 خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبی عالم را در قلبش جاد
 باز جارت بر چنین امر محتمل نماید بگردن الهی باشد و قلبش متصل بفضیلات
 رحمانی و فنش مطهرت بنایات ربانی آیا این را بچه حل میکنند یا همچون نسبت

میدهند چنانچه با خیالی قبل دادند و با هم یک گویند برای ریاست ظاہر و جمع و تقارن
 دنیای فانیه این امور را متعزز شده اند سبحان الله در اول از کتب خود که او را
 قیوم اسما نامیده و اول و عظیم و اکبر جمع کتب است اخبار از شهادت خود
 میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرمود و اندک با بقیه الله قدسیت بکن نکت و
 نیست السب فی سیدک و بانسیت الا اقل فی محبتک و کف با الله ^{منها}
 قدی و همچنین در تفسیر با تفسیری شهادت خود را نمود و اندک کانی سمعت منا و بانیا
 فی سمری فد حب الایام الیک فی سبیل الله کما قدس الحسین علیه السلام فی
 سبیلی و لولا کنت ما ظر اذک الته الواقع فوالذی نفسی پیدا لو اجمعوا ملوک
 الارض لربن بقدر و ان باخذوا منی حرفا فکلیف عجد الذی لبس لهم شان مذکک و انتم
 مطرودون الی ان قال لبعلم کل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله با صبا
 این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط احمی مشی بنماید و یا غیر رضای او امر
 طلب نموده در همین آیه نسیم انقطاعی کمون شده که اگر بوزد جمع بهی کل وجود
 جائز اتفاق نمایند و از روان در گذرند حال ملاحظه نمایند که چه قدر ناس شنند
 و بغایت حق ناپاس که چشم از جمع اینها پوشید و اند و بعقب مرداری خند که از
 انشان افغان بال مسلمان می آید میدوند و با وجود این چه نسبتی غییر لایق

بمطالع قدسیه میدهند که لکت مذکر لکت با کتبت ای می اندنحیم کفر و ادا
 و اعراضوا عن لقاء الله فی یوم القیمه و عند ربهم الله بنار شکریم و اعد لهم فی آخره
 عذابا متحرقا به جنادیم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شئی
 و کانت یداه عن الفضل مغلوله و استقامت بر امر حق است بزرگ و بر بانی است عظیم
 چنانچه قائم انبیا فرموده شعیب بن الایتین یعنی پر نمود مراد و آیه که هر دو شعر بر شفا
 بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقیم کما امرت حال در خط فرماید که
 سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه بتایغ امر الله فرمود و چه قدر
 استقامت از آنجهال احدیت ظاهر شد که جسمی من علی الارض بر نفس اقدام
 نمودند حاصلی بخشید آنچه اید بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و ما
 جش مشغله نشید چنانچه اشقیات و نوحیت و احدی انکار ندارد اما آنکه از
 جاز در باخت و بر فوق اعلا شتافت و از جمله دلایل ظهور علیه و قدرت و احاطه
 بنفسه از آن منظر وجود و منظر معبود در الکاف و قطار عالم ظاهر شد چنانچه آنجهال
 ازلی در شیراز در سنه تسین ظاهر شدند و کشف عطا فرمودند مع ذلک بانکه از ما
 آثار علیه و قدرت و سلطنت و اقدار از آنجهال بر الحواجر و سحر و سحر البجور در جمیع بلاد
 ظاهر شد چنانکه از هر بلد سی آثار و اشارات و دلالات و علامات انشاس لاهوتی

بود اگشت و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از آتشمن از لیه حکایت نمودند و چه
 قدر شجاعت علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود بر جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد
 و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و رد ایشان برخواستند و کمر غل و خند و ظلم
 بردنشان بستند و چه نفوس قدسی را که چه هر عدل بود بنسبت ظلم
 و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهراً بود بدترین
 عذاب هلاک نمودند مع کلّ ذلّت هر یک از آن وجود تا دم مرگ بگذرد که بتد
 مشغول بودند در هوای تسلیم و رضا طایر و قسمی این وجود را تقليب
 نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نخواستند و بجز امرش
 امری نکریدند رضا برضایش دادند و دل بنیایش بستند حال قدسی تفکر
 نمایند آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب
 منزه و نفوس مقدر بکمال رضا در موارد قضایا هستند و در مواقع بیکای
 جز شکر از ایشان ظاهر سر نه و در موطن بلا بجز رضا از ایشان مشهود نه و این
 رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت با این صحاب
 داشتند چنانچه اذیت و اندامی التطلعات قدسی معنوی را غلّت فوز
 و دستکاری و سلب فلاح و نجات ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخی

از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و با چنین ضوضائی در میان عبا
 ظاہر گشت و با اینهمه ایداد اذیت محل لعن جمیع ماس شدند و محل هلاکت جمیع
 عباد و کویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاہر شد و وفا در
 ارکان عالم از فلشان موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه
 و حکایات وارده تفکر فکرها نماید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردد
 تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود میدهد شود و بر سریر اعیان مشیخ
 و جالس شود خدا می واحد شایداست که اگر فی الجمله تفکر نماید عباد
 بر همه این مطالب مقرر و دلائل مذکوره بهمین رد و سبب و لعن اهل ارض
 بر این موارد تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اگر حجت بر حقیت
 ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و
 جمعیال فسرمانی در این امر محکمه و راسته و ثابت تر میشود زیرا که جمیع
 آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع حکام ازلی خبر داده اند اگر
 چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشته ام ولیکن نظر بجهت استنباط
 چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر نمایم با اینکه فی الحقیقت احتیاج
 نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است و با

جمع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده و بقسمی که اگر کسی قسده تامل
 نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره و باطنیه از آن سلطان حقیقی را از آنچه
 ذکر شده ادراک نماید و لیکن چون همه ناموس بر یک شان و یک مقام نیستند
 لهذا چند حدیثی ذکر می‌نمایم تا سبب استقامت نفس متزلزل نشود و اطمینان
 عقول مضطرب گردد و همچنین محبت الهی بر اعمالی و ادانی عبادت نام و کامل کرد
 از جمله احادیث نیست که میفرماید اذ اطهرت رایة الحق لغنها اهل الشرق
 و الغرب و حال باید درسی از بهای انقطاع نوشید و بر زرف قناع
 مقرر گردید و فکر ساعتی از عبادت سبعین ساله منظور داشت که آخر سبب
 این امر شایع می‌شود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
 لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث می‌شود و این واضحست که سبب نسخ
 قواعد و رسوم و عادات و آدابست که همه ناموس آن محدود گشته
 و الا اگر جمال رحمن بر جان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند
 مردم را در آنچه با او مشغولند و بیکر چرانیمه اختلاف و فساد در ملک ظاهر
 می‌شود و مستحق و مثبت این حدیث شریف تولا تعالی یوم مدع الداع
 الی شئ سخر باری چون منادی احدیه از وراسی حجابات قریبه مردم با انقطاع تمام

میخواند از آنچه که در دست دارند و این ندای الهی چون مخالف هویت است
 لهذا اینهمه آستان امتحان رو می دهد و حال مردم را ملاحظه نماید که هیچ
 این احادیث محکم را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لیکن آن احادیث را
 که صحت و تقم آن معلوم نیست تنگ آنها بسته اند که چنانچه ظاهر نشد
 و حال آنکه آنچه را هم که نقل نموده اند ظاهر شد و با پر کشت و آثار و علامات
 حق مثل شمس در وسط سما و لایح مع ذلک عباد در تیره چل و نماندانی سرگردان
 مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فراتیه و روایات محققه که جمیع است
 بر شریع و حکم جدید و امر بدیع باز غنطه زد که طلعت موعود بر شریعت فراتیه
 حکم فرماید چنانچه بود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مد
 بر شریع جدید و امر بدیع قرأت دعای مذکور است که میفرماید این المدخر
 لتجدید الفرائض و التسنن و این التخییر لا عار و التله و الشریعت و در زیارت میفرماید
 السلام علی النبی الجدید مثل ابو عبد الله عن سیره المدعی کیف سیرته قال یصنع
 ما صنع رسول الله و یدعم ما کان قلبه کما یدعم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه
 فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلالها بر عدم تغییر حکم
 می نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم کسرا و جبر

صاحب را باطناً چه اگر هیچ چه امورات ارض تغییر نیاید ظهور منطوق
 کلیه لغو خواهد بود و با اینکه در عموماً که از کتب مشهوره معتبره است میفرمایند
 بنظر من بنی هاشم نبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعداءه لعنا
 و در مقام دیگر از صادق ابن محمد ذکر نموده که فسر مودند و لقد نظر عیسی من بنی
 هاشم و یا مرآت انس جعیه و هو ذو کتاب جدید بیایع الناس کتاب جدید
 علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئاً فاسرعو الیه خوب و صیحت ائمه
 دین و شرح یقین را عمل نمودند با اینکه میفرماید اگر شنیدید که جوانی از بنی
 هاشم ظاهر شد و میخواند مردم را کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی
 بشناسید بسوی او مع ذلک جمع حکم کفر و خروج از ایمان بآن شدید بگمان
 دادند و رفتند بسوی آن نورها شمس و ظهور سجوانی مکر با شمشیرها
 کشیده و قلبهای پر کینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که بجه صریحی در کتب
 مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره و تدلله و اشارات واضح و محققه
 جمیع نامس از جوهر صفای معرفت و بیان معرض شده و بمطابره ضلالت و
 طغیان اقبال نموده و با این روایات و آورده و کلمات نازله میکوبند آنچه
 نشان بآن مایل است و اگر چه سرفقی بیانی بفرماید که مخالف نفس و

و هو ای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و میگویند این مخالف
 قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرح متبیین چنین امری و نکمی صام
 نشد و چنانچه الیوم امثال این سخنها می بیاید و از این بسا که فانیه ظاهر شد
 و می شود حال این روایت را ملاحظه نمایند که چگونه از قبل جمیع امور ترا
 اخبار فرموده اند در این ذکر فرموده بطیر من بی : ششم حتی زود و خنک
 جدید فی دعوی الناس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا انکم ستمی لم یضرب
 فیقولون بذا خلاف ما عندنا من ائمه الدین الی حسن الحدیث چنانچه ایما
 جمیع همین کلمات را عاده بنمایند و شاعر بر این نشد که آنحضرت
 بر عرش یفعل با شاء جالسند و بر کرسی حکیم بایرید ساکن و بیچ ادراکی
 سبقت نیاید بر کیفیت ظهور او و بیچ عرفانی احاطه نماید بر کمیت
 امر او و جمیع تو لهصا بتصدیق او منوطست و تمام امور با مراد محتاج و
 ما سوای او با مراد مخلوق اند و بحکم او موجود و او دست منظر اسرار الهی
 و متبیین حکمتهای غیب مهدی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در منبع از سادات
 ابن محمد وارد شد که فرمود لعلم سبعة و عشرون حرفا جمیع ما حاثت به الی
 حرفان و لم يعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائما اخرج الحجة

و العشرین حرفاً حال ملاحظه فرمائید که علم را بیت و هفت حرف معین
 فرموده و جمیع نسبتها از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده اند
 و بر این دو حرف مبعوث شده اند و میفرمایند قائم ظاهر میفرمایند جمیع این
 بیت و پنج حرف را از این بیان قدر و تبه آنحضرت را ملاحظه فرمائید که
 قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیا و میرا
 که نسبتها و اولیا و اصغیان الطماع تیافته و یا با بر سر برم الحس الطهارت داشته
 این هیچ رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر سطاقتی
 نیاید در دنیا ندانند محاسب آن اکثر هم سیمعون او یقولون انهم الاکالانغاک
 بل هم خصل سبیل آیا این حدیث مذکور را چه حمل نمایند که صریح
 بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آنحضرت
 و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علماء و فقها
 حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
 چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه السلام
 موسی و بهاء عیسی و صبر التوب فیذل اولیائهم فی زمانه و تتهادی راوسهم
 کاتهادی راوس الترنک و الدلیم یقتلون و یجرتون و یکونون خائفین من عونه

و جلین قلع الارض بدانهم و عیشوا بویل الرنة فی سائتم اولکنت اولیائی
 صا حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه
 در اکثر اماکن دم شرفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات
 و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک بیخ نفسی فکر نمودند که اگر تمام
 موعود بشریت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای
 چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب واجب دانستند
 و اذیت این ارواح البتة را سبب وصول بمجارح قرب شمرند و دیگر ملاحظه
 فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازل در احادیث قبل ذکر شده
 چنانچه در روضه کافی در بیان زور امیر فرماید و فی روضه الکافی عن معاویه
 ابن وهب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون
 اننا بعدا قال لا ثم قال دخلت الری قلت غم قال اتیت سوق الدواب
 قلت نعم قال رایث جبل الاسود عن یمین الطریق ملک الزوراء یقول فیما
 ما نون رجلا من ولده فلان کلتم یصلح الخلافة قلت من قبلم قال قبلم اولاد المعجم
 اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده اند و حاصل
 ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این